

رنج فقر همراه تلاش پیگیر در کار کارگری، با اعتقاد و ایمان خانواده، در او تاثیر ژرف گذارد. او به تنهایی و متکی به خویش، از دل کویر چشمه ای به سوی دریای زلال معارف گشود.

این برخاسته از کویر، دلش به گستردگی کویر و روحش به التهاب روزهای گرم سرزمین زادگاهش بود.

سال ۱۳۳۶ در شهرستان کرمان دیده معصوم به جهان گشود. عصمت کودکی با صداقت و پاکی در او دنیایی خاص و پراز وجد و شوق به وجود آورده بود. در خانواده ای مذهبی و زحمتکش به دنیا آمد. اولین درس را از پدر و خانه و زادگاه خود آموخت. رنج فقر همراه تلاش پیگیر در کار کارگری، با اعتقاد و ایمان خانواده، در او تاثیر ژرف گذارد. او به تنهایی و متکی به خویش، از دل کویر چشمه ای به سوی دریای زلال معارف گشود. دوران ابتدایی را در شهرستان کرمان گذراند و در همین دوران پی به جنایتهای رژیم ضد اسلامی شاه برد و ظلمی که از ناحیه این رژیم سفاک و حامیان جهانخوار او بر مردم مسلمان ایران می رفت، او که سایه شوم ابرقدرتهای جهانخوار را بر آسمان کشورش و بر ملت ایران میدید تصمیم گرفت بر علیه ظلم و تزویر به مبارزه برخیزد، در نتیجه فعالیتهای سیاسی خود را علیه رژیم آغاز کرد. وی با سن کم، اما روحی بزرگ و سرشار از ایمان و عشق به اسلام با انشاءهایی که می نوشت اشاراتی هر چند مختصر به این جنایات می نمود که بارها مورد توییح از طرف اولیای مدرسه قرار گرفته بود. پس از تحصیلات دبستان وارد دبیرستان شد، در این دوران دامنه فعالیتهای خود را گسترش داده و با بی پروایی بیشتری به کار خود ادامه میداد.

در سال ۱۳۵۵ در رشته برق موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید و یکسال بعد به خدمت سربازی رهسپار شد. با توجه به تنفیری که از رژیم داشت اقدام او برای خدمت باعث تعجب بود و در رابطه با این فضا هدف خود را بیان نمود که باید در رژیم نفوذ کرده و طاغوتیان را از درون مورد حمله قرار دهیم. وقتی که انقلاب از گوشه و کنار، فریاد خودش را از حنجره آزادی خواهان مسلمان به بام جامعه شهر طنین افکند به یآوری قد برافراشت. بی پروا در تظاهرات و راهپیمائیها شرکت جست و رنج فراوانی کشید.

در اواسط سال ۱۳۵۷، در پادگان شهر کازرون توسط مامورین ضد اطلاعات ارتش دستگیر و سپس به اتفاق ۳ نفر از همفکرانش زندانی شدند. وی در بازجویی که توسط بازپرس انجام گرفت که به چه دلیل اعلامیه پخش می کردی چنین اظهار نمود: به دستور امام خمینی و برای براندازی رژیم شاهنشاهی.

در همین بهبوحه بود که انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید. از زبان شهید نقل شده است که: در سلول انفرادی مشغول نماز و عبادت بودم که صدای مهممه ای از بیرون به گوشم رسید، عده ای از مردم داخل آمدند و در سلول باز شد و زمانی که بیرون آمدم به توصیه افسری که قبلا به ما اعلامیه می داد و افسر ضد اطلاعات بود که در رژیم نفوذ کرده بود مانع از دزدیدن پرونده ها شدیم در میان پرونده ها، پرونده خود و سه نفر از دوستانم را مشاهده نمودم که محکوم به اعدام شده بودیم اما به علت مسائل موجود در پادگان این کار را به تعویق انداخته بودند.

پس از پیروزی انقلاب و اتمام دوران خدمت، علی آقا با چند تن از دوستانش از جمله: سیداکبر علوی، حمید ایرانمنش و منصور صومعه اقدام به تشکیل گروه مقاومت کرده و مسجد هاشمی را به عنوان پایگاه عملیاتی خود برگزیدند. و با جوانان پرشور و حزب الهی به تبلیغات و ادامه نهضت تا پیروزی کامل پرداختند تا زمانیکه غائله کردستان پیش آمد بدنال درگیری در کردستان با عده ای از برادران از جمله: سیداکبر علوی و شهید محمود اخلاقی، شهید محمدنگارستانی، شهید علی اکبر محمدحسینی، شهید محمود یوسفیان، شهید ناصر فولادی، بنوروزی، عباسی به کردستان اعزام شدند و در آنجا بودند که صدام بعثی جنگ گسترده ای را آغاز کرد در روز عاشورا به بالای تپه های سومار به مزدوران عراقی حمله ور شدند که منجر به عقب راندن بعثیون شدند و در همین عملیات بود که محمود اخلاقی به درجه رفیع شهادت نائل آمد و علی نیز از ناحیه فک پائین مورد اصابت گلوله ای از نزدیک قرار گرفت.

ایشان مدتی در بیمارستان شهید مصطفی خمینی بستری بود و پس از بهبودی مجدداً به جبهه شتافت و در جبهه های مختلف از جمله سوسنگرد، بستان و آبادان مشغول نبرد بود تا اینکه برای مرتبه دوم در حمله شکست حصر آبادان از ناحیه دست چپ و پای راست بشدت مجروح گردید که در نهایت این جراحات منجر به قطع عصب دست چپ وی شد و تا آخر عمر نقص عضو گردید که علی رغم این مشکل عازم جبهه شد و در لشکر ثارالله در قسمت مخابرات انجام وظیفه می کرد. دل مشتاقش در انتظار دیدار دوست و رهایی از تن خاکی می پیید. مرغ جانس آرزوی آشیانه ای در ملکوت قرب داشت، تا سرانجام این پیشگام حمله ها در روز هشتم مرداد ماه سال ۶۲ در عملیات والفجر ۳ همراه با برادر کوچکش آقا محمودجان عاشق را به عاشقان الله سپرد و در انوار الهی آرمید.

یادش گرامی و راهش پررهرو باد.